

اتحاد برای همه پرسی

ترجمه فصل ۶ - پادشاهی مشروطه از کتاب «نسیم دگرگونی» بقلم رضا پهلوی

<http://www.rezapahlavi.org/book2/>

- پادشاهی مشروطه به همان میزان با مردم سالاری سازگاری و همسازی دارد که یک حکومت جمهوری می تواند داشته باشد. امروز نمونه های خوبی از هر دو الگو در کشورهای موفق و آزاد و مستقل جهان وجود دارند.

- روزی که ایرانیان، آزادانه برای تعیین مسیر آینده خود به پای صندوق های رای بروند، من ماموریت خود را انجام یافته تصور خواهم کرد. صراحتاً بگویم، من اصلاً نگران این نیستم که چه آینده ای در انتظارم نشسته است. اگر از جانب ملت، تصمیم بر آن گرفته شود که وظایف یک پادشاه را بر دوش بگیرم، آن تکالیف را به منزله بزرگترین افتخار تلقی خواهم کرد.

نهاد پادشاهی، در طول بیست و پنج قرن تاریخ مدون ایران، یکی از ارکان اصلی کشورمان بوده است. بدیهی ست که گذشت زمان، فرایندها و اندیشه های نوئی، از جمله در مورد روشهای اداره کشور، به ارمغان آورده است. من امروز، نقش بالقوه پادشاهی را در قالبی کاملاً متفاوت با آنچه در گذشته کشورمان وجود داشته است، می بینم.

در طول هزاره ها، پادشاهی بعنوان عاملی پر اهمیت در یاری بخشیدن به تداوم تاریخی کشورمان، موجب ثبات امپراتوری ایران و به کرات حافظ تمامیت ارضی میهنمان بوده است. اما پادشاهی در

قرن بیست و یکم، باید در اساس با نمونه‌هایی که در گذشته وجود داشته است، متفاوت باشد و استمرار آن تنها در قالب حکومتی مشروطه و در چهارچوب جامعه‌ای برآستی مردم‌سالار میسر است. به سخن دیگر، پادشاه، مظهر و سمبل یک ملت می‌شود و در واقع، هیچ مسئولیتی در هیچ شکل و صورتی، در امور دولتی نخواهد داشت.

در این راستا، من باوری راسخ دارم که مردم‌سالاری و حاکمیت‌ملی، همواره خواست اکثریت قریب به اتفاق هم‌میهن‌انمان بوده و آینده همه ما در گرو دستیابی به این اولویت حیاتی است. در حالیکه بسیاری، دشواری‌های امروز ایران را در قالب گرفتاری‌های اقتصادی و اجتماعی خلاصه می‌کنند، در واقع ژرفای تمام این بیماری‌ها در ماهیت سیاسی رژیم فعلی نهفته است. همانطور که در واپسین روزهای شوروی سابق مشاهده شد، نجات نهائی نه فقط از راه بعضی میان‌رو‌ی‌ها و تعدیل سیاست‌ها، که به شکل تحولی کامل و بنیادین در سیستم، پدیدار شد. به عبارت دیگر، گرفتاری الزاما به خاطر رهبری استالین و برژنف و گرباچف نبود، مشکل نهایتاً، در ساختار نظام و سیستم بود و این خود رژیم بود که باید از میان می‌رفت.

هم‌چنین، مشکل ایران هیچ ربطی به شخصیت و ماهیت رهبران کنونی آن ندارد. صرف‌نظر از آنکه افراد در مورد آقای خاتمی چه می‌اندیشند و یا آنکه تا چه حد به سخنرانی‌هایش اعتبار می‌دهند، او به همان اندازه ناتوان و فلج شده در سیستم خویش است که گورباچف در سرانجام کارش بدان دچار آمد. بعنوان یک سیستم، سقوط و فروپاشی جمهوری اسلامی، زمانی که به آن تنگنا و بن‌بست اجتناب‌ناپذیر برسد، حتمی است. هیچ فردی قادر نیست آنچه را که ذاتاً غیرقابل تغییر است، اصلاح کند. بنابراین، تنها راه نجات ایران بستگی به توانایی ما در ترویج و گسترش آزادی دارد، و در این مقوله باید با در نظر گرفتن هویت ملی و پیشینه فرهنگی، بالاترین اولویت ما، برقراری و استقرار سریع و هموار سیستمی سراپا مردم‌سالار باشد.

در حال حاضر، دو الگو برای حکومت‌های مردم‌سالار در دنیا وجود دارند - یکی پادشاهی مشروطه و دیگری، جمهوری دموکراتیک. بعنوان وارث تاج و تخت ایران، من مرتباً در باره اندیشه‌هایم در مورد نقش پادشاهی در ایران مدرن فردا و سازگاری آن با دموکراسی، مورد پرسش قرار می‌گیرم. به همین منظور، در اینجا به تصریح چند نکته کلیدی خواهم پرداخت.

نخست، پادشاهی مشروطه به همان میزان با مردم‌سالاری سازگاری و همسازی دارد که یک حکومت جمهوری می‌تواند داشته باشد. امروز نمونه‌های خوبی از هر دو الگو در کشورهای موفق و آزاد و مستقل جهان وجود دارند - کشورهایی چون اسپانیا، سوئد، فرانسه، آلمان، ژاپن، نروژ، ایالات متحده آمریکا، کانادا و بسیاری دیگر.

دوم، در نظام پادشاهی مشروطه، ریاست دولت، آشکارا بر دوش نخست‌وزیر منتخب است و نه پادشاه. نخستین تصور نادرست از جانب اکثر طرفداران نظام جمهوری در ایران، این فرضیه آنان است که

پادشاه هم سلطنت می‌کند و هم حکومت. دومین تصور اشتباه اینست که چون پادشاه مقام خود را به ارث برده و تابع یک روند انتخاباتی نیست، مردم هیچ گزینه‌ای در رهبری نداشته‌اند و در نتیجه خدشه‌ای به مردم‌سالاری وارد شده است. برای پاسخ به این ادعا باید مجدداً به این استدلال اشاره کنم که نخست وزیر - که در این مورد، قابل قیاس با یک رئیس‌جمهور منتخب در نظام جمهوری‌ست - عهده‌دار سیاستمداری و تصمیم‌گیری‌ست و پادشاه از این مسئولیت مبرا است؛ در واقع پادشاه مظهر اتحاد و پایداری ملی‌ست و نه فردی مسئول در روند دولت و دولت‌گردانی.

بهترین نحوی که یک پادشاه می‌تواند به کشور خویش خدمت کند، حفاظت و پاسداری از قانون اساسی و تضمین حاکمیت قانون‌ست. این نکته به صراحت در مورد ایران مصداق دارد. پادشاه، چه مرد باشد و چه زن، برای آنکه از آسیب و نکوهش در امان باشد، باید از روند و اداره روزمره حکومت، که در واقع مسئولیتی بر دوش نخست‌وزیر منتخب خواهد بود، پرهیز کند و جدا بماند.

پادشاه باید ماورای تمام دسته‌بندی‌های سیاسی باشد و برخوردار بیطرف، بی‌غرض و عاری از تعصب، با یکایک گروه‌های عقیدتی، قومی، مذهبی، و دیگر اقشار اجتماعی و سیاسی، داشته باشد. تنها در چنین شرایطی‌ست که پادشاه می‌تواند عامل یکپارچگی و وحدت کشوری باشد که متشکل از اقوام گوناگون است. این مشروعیت نهایی، به ثبات و پایداری درازمدت، ضمانتی استوارتر خواهد بخشید. توجه به این نکته همچنین حائز اهمیت است که آموزش و تربیت وارث تاج و تخت، از بدو تولد، صلاحیت و شایستگی ویژه‌ای را برای وی به منظور انجام یک وظیفه افتخارآمیز، به ارمغان می‌آورد. ماورای قوه تفکر و استعداد ذهنی، وارث تاج و تخت از فرصت ویژه‌ای برخوردار است تا در کنار پی بردن به ارزش‌های فرهنگی کشورهای گوناگون، به ترویج روابط با شخصیت‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و دانشگاهی در سطح جهانی، ابعاد گسترده‌تری بخشد. چنین تجربه‌ای بی‌شک، تنها می‌تواند به سود کشور و ملت باشد بدون آنکه پادشاه دخالتی در دولت داشته باشد.

همشکلی و تشابه اساسی مابین یک پادشاهی مشروطه و یک جمهوری دموکراتیک در این واقعیت نهفته که مسئولیت و ریاست دولت بر عهده فردی‌ست که برآستی منتخب مردم است. برای مثال، در بریتانیای کبیر، نخست‌وزیر در یک انتخابات ملی و سراسری برگزیده می‌شود. این روش، در کانادا، هلند و بلژیک نیز مرسوم است. در ایالات متحده آمریکا، آلمان و فرانسه، انتخابات برای گزینش رئیس‌جمهور صورت می‌گیرد. بهر حال در سیستم‌های جمهوری، ما به نمونه‌های گوناگونی برخورد می‌کنیم. در برخی از کشورها، مانند هندوستان و اسرائیل، رئیس‌جمهور نقش اجرائی نداشته و ریاست دولت را نخست‌وزیری بر عهده دارد که منتخب مردم است. در دسته‌ای دیگر از کشورها، مانند ایالات متحده آمریکا و کره جنوبی، رئیس‌جمهور، به تنهایی فرمانده کل قواست و ریاست قوه اجرائیه را نیز بر عهده دارد. در برخی دیگر از جمهوری‌ها، مانند فرانسه، هم نخست‌وزیر و هم رئیس‌جمهور مشترکاً - و گهگاه از دو حزب مخالف - عهده‌دار اداره دولت هستند.

علی‌رغم این تفاوت‌ها، در تمامی این کشورها، شخص مسئول، فردی‌ست منتخب مردم. در نظام‌های

پادشاهی - برای مثال، به ملکه الیزابت، اعلیحضرت خوان کارلوس، اعلیحضرت کارل گوستاو و یا ملکه بئاتریس - و هیچیک از پادشاهان بعنوان مقام مسئول و پاسخگوی دولت نگریسته نمی‌شود. در حقیقت، بعنوان سران آن کشورها، آنها نماینده ملت خود هستند و این در حالیست که هیچکس در ماهیت «مردم‌سالار» آن کشورها شکی به خود راه نمی‌دهد. بنابراین زمانیکه من از پادشاهی مشروطه بعنوان یک آلترناتیو و یک گزینه برای فردای ایران سخن به میان می‌آورم، به این مثال‌ها در قالب الگوهای ممکن اشاره خواهم کرد.

سوم، علی‌رغم آنکه من، بعنوان وارث تاج و تخت ایران، نماینده آن نهاد هستم، طرفداری و دفاع از پادشاهی را در صدر اولویت‌های خود قرار نداده‌ام، بلکه نقش فعلی خود را در قالب دفاع از روندی زندگی‌ساز بسوی مردم‌سالاری می‌بینم - روند و قیامی بدور از خشونت برای تحول در ایران امروز. اگر قرار بر اینست که مردم ایران در یک همه‌پرسی آزاد و ملی (که در واقع، آینده من نیز در آن رقم خواهد خورد)، پادشاهی مشروطه و یا جمهوری را برگزینند، ما باید شرایطی را فراهم کنیم که طرح این تصمیم‌گیری بواقعیت پیوندد و جامه عمل بپوشد. به باور من، در این راستا و در این برهه حساس از زمان، هر بحث و منازعه‌ای در مورد مزیت و برتری یک سیستم حکومتی بر دیگری، نه تنها می‌تواند نابهنگام و تفرقه‌انداز باشد، بلکه امریست که روند تغییر و تحول حیاتی در ایران را نیز به تعویق خواهد انداخت.

من هرگز خواستار آن نیستم که اسباب تضاد و تفرقه را فراهم کنم. کاملاً بر عکس، نقش من، نقش یک کاتالیست و عاملی برای ایجاد وحدت ملی‌ست. بنابراین، من این حقیقت را تاکید می‌کنم که تمامی این تلاشها و کوشش‌ها بخاطر من نیست و بر محور شخص من نمی‌گردد، بلکه برای آزادی ایران و ایرانی‌ست. بعلاوه، زمانی که ایرانیان دیدگاه‌هایی گوناگون و متفاوت دارند، و به نقش من با دیدی ناهمگن می‌نگرند - طرفداران پادشاهی مشروطه بعنوان پادشاه خود و جمهوری خواهان در قالب یک شخصیت سیاسی - با دفاع از مردم‌سالاری بعنوان یک اولویت و یک وجه مشترک ملی، من هرگز مجالی نداده‌ام که این تنوع و تعدد نظرات، ابری از ابهام بر سر دیدگاهی مشترک در مورد نیاز همگانی ما به اتحاد و همبستگی بیافکند.

چهارم، از میان بیش از ۶۷ میلیون مردم ایران، من خود را در جایگاهی ویژه می‌یابم چون تنها فردی هستم که مسئولیت تاریخی «نماینده‌گی یک نماد» را بر دوش دارد، ولواینکه آن نماد امروز، به یک گزینه بالقوه تبدیل شده باشد. تا زمانی که مردم ایران، در یک همه‌پرسی واقعی، سرانجام آن نهاد را مشخص نکنند، من موظفم که با تمام توان خود و به بهترین وجهی، نماد و نمایانگر آن نهاد باشم. به آندسته از کسانی که با استناد به وقایعی که در بهار ۱۳۵۸ صورت گرفت، ادعا می‌کنند که آن همه‌پرسی در واقع انجام شده است، یادآوری می‌کنم که آن روند، با هیچ تفسیر و ابتکاری، نمی‌تواند به صفت «آزاد و عادلانه» آراسته شود. بعلاوه، باید در نظر داشته باشیم که قریب به سه‌چهارم جمعیت امروز ایران، از مشارکت در آن تصمیم‌گیری بدور بوده‌اند و در نتیجه، هیچ سهمی در آن تصمیم نداشته‌اند. با این گفته، باید به ندا و اندیشه واقعی ایرانیان امروز، که بی‌شک از

بیان کردن آمال راستین خود در این نظام عاجز و محروم مانده‌اند، فرصتی داده شود تا بتوانند یا مهر تایید خود را بر پیشانی این نظام بگذارند یا آنکه رژیم و ساختار سیاسی مورد قبول خود را برای آینده ایران رقم بزنند. با این استدلال هاست که مجدداً باید یادآوری کنم که در باور من، بسیار پیش‌تر از آنکه ما به بحث و مناظره در مورد مزایای جمهوری یا برتری پادشاهی بپردازیم، باید یک فضای باز سیاسی در اختیار داشته باشیم.

بعلاوه، آنچه در این برهه از زمان اهمیت دارد، محتوای رژیم آینده است. مسئله اساسی برای ایرانیان، دستیابی به خودفرمانی از طریق یک سیستم مردم‌سالار است که شرکت‌کننده‌های گوناگون، از احزاب مختلف را در فرایند انتخابات تضمین کند. حکومت‌های آینده ایران، صرف‌نظر از شکل و ساختار نهائی‌شان، در نتیجه یک روند دموکراتیک واقعی، بر سر کار خواهند آمد.

پنجم، در این برهه از تاریخ میهن‌مان، من شخصاً برای ایران، نظام پادشاهی مشروطه را برتر از جمهوری می‌یابم. اگر غیر از این بود، بیش از دو دهه پیش، وظایف وارث تاج و تخت ایران را بر دوش نمی‌گرفتم. بخشی از استدلال من تا حد بسیار زیادی از ماهیت و چگونگی ایران و ساختار فکری و فرهنگی ما ایرانیان نشات می‌گیرد. برای مثال، اگر قرار بود که در مقام مقایسه با ایران، به کشور ایالات متحده آمریکا بنگریم، احتمالاً این پرسش را از خود می‌کردیم که یک آمریکائی، ساکن شهر «بوفالو»، از لحاظ هویت فرهنگی (یا قومی و مذهبی در مورد ایران)، با کدامیک از این دو بیشتر احساس نزدیکی می‌کند: با یک شهروند کانادائی که در نزدیکی او، در شهر تورانتو سکونت دارد یا با یک آمریکائی دیگر که فرسنگها دورتر، در آنسوی آمریکا، در شهر «الپاسو» نگزاس زندگی می‌کند؟ پاسخ، به حدس من، آن شهروندی است که در «الپاسو» سکونت دارد. از سوی دیگر، اگر از یک بلوچ سنی‌مذهب که در جنوب شرقی ایران زندگی می‌کند پرسید که آیا او از لحاظ فرهنگی با یک آذربایجانی شیعه‌مذهب، که ساکن شمال غربی ایران، در نزدیکی عراق و ترکیه است، بیشتر احساس نزدیکی می‌کند یا با یک بلوچ پاکستانی که چند کیلومتر دورتر، در آنسوی مرز سکونت دارد، احتمالاً پاسخ دیگری دریافت خواهید کرد.

بنابراین، در حالیکه همبستگی ملی در آمریکا، مستقیماً ربطی به نقش یک فرد در سیستم ندارد، در ایران، نهاد پادشاهی، در واقع عنصری کلیدی و حیاتی برای حفظ اتحاد و یکپارچگی ملی بوده است. با در نظر گرفتن فرهنگ غنی و تنوع قومی ایران، در کنار بافت کوچی ایل‌ها و عشایر گوناگون، به نیکویی می‌توان دریافت که چرا ایرانیان در طول هزاره‌ها، مظهر اتحاد خود را گرامی داشته‌اند. امروز، در شایستگی نهاد پادشاهی برای ایران، همان اهمیت و همان ارزش تاریخی مطرح است - اهمیت و ارزشی که حتی از دوران پیش از انقلاب هم احتمالاً فراتر رفته است.

احتمال تجزیه ایران، نه تنها در درازمدت، تهدیدی پوچ و بی‌اساس نیست، بلکه در واقع با ادامه اوضاع کنونی، یک نگرانی مشروع و منطقی است. اینجاست که یک مظهر اتحاد، می‌تواند بر سرانجام کار، تأثیر گذاشته و نقشی حیاتی ایفا کند. در شرایطی دیگر و با

در نظر گرفتن ماهیت آسیب‌پذیر و شکننده یک دموکراسی نو پا، همان مظهر و همان سمبل اتحاد، می‌تواند ضامن همبستگی در دوران نهادینه شدن اجزای گوناگون سیستم و تضمین‌کننده ثبات در زمان شکل‌گیری یک جامعه مدنی در حال رشد باشد. در سالهای گذشته، بهترین نمودار این رفتار، نقش حساسی است که خوان کارلوس، پادشاه اسپانیا، برای ایجاد ثبات و آرامش در دوران بعد از «فرانکو» ایفا کرد - دورانی که دموکراسی نوپای اسپانیا و دولت سوسیالیست آن، با یک کودتای بالقوه نظامی از جانب دست‌راستی‌ها، مورد تهدید قرار گرفته بود. این مثال تاریخی، گواه آنست که برای یک پادشاه مشروطه، تفاوتی ندارد که کدام ساختار فکری و ایدئولوژیکی کابینه و دولت را تشکیل بدهد.

تا آنجا که به من ربط دارد، چه نخست‌وزیر آینده کشورمان از یک حزب محافظه‌کار باشد و چه عضوی از یک حزب سوسیالیست، برای من علی‌السویه و یکسان است. در اینجا، آشکار است که صرف‌نظر از مذهب، پیشینه قومی و نژادی و صرف‌نظر از گرایش‌های شخصی و اجتماعی افراد، هر شهروند با صلاحیت ایرانی که شایستگی احراز آن مقام را دارد، باید این فرصت را داشته باشد که در ساختار دولت و اداره کشور شرکت کند. این همان آینده‌ایست که من برای وطنم آرزو می‌کنم، و اگر هم میهنانم مرا بعنوان یک پادشاه مامور خدمت به وطنم بکنند، تا آخرین لحظه زندگی، مطابق با وظایفم در حفاظت از حقوق مردم، و مطابق با قانون اساسی آینده کشور در پیشگیری از هر نوع تبعیض، مدافع آن مبانی و اصول یاد شده، خواهم بود.

با این گفته، چه بسا که هنوز ایرانیان، نظام جمهوری را برای خود برگزینند. ممکن است یکی از دلایل آنان، این نکته باشد که حس کنند دیگر نیازی به یک پادشاه بعنوان سمبل و مظهري برای حفظ اتحاد ملی، نیست.

این مطلب تنها محدود به ایران نیست. در واقع، اخیراً دو کشور سوئد و استرالیا، در یک همه‌پرسی، گزینه مشابهی را به آرای عمومی سپردند - در شرایطی کاملاً متفاوت، پرسش این بود که آیا نظام پادشاهی را حفظ کنیم یا اینکه رژیم جمهوری را جایگزینش کنیم؟ آنچه مشهود شد، این حقیقت است که در هر دو کشور، اکثریت تصمیم گرفتند که نظام پادشاهی پابرجا بماند.

منظور نهائی این است که ایرانیان می‌باید از حق انتخاب برخوردار باشند - انتخابی که باید در فضائی آزاد و غیرآلوده صورت گیرد. مانند سایر مردم در اقصی نقاط جهان، ایرانیان نیز از حقوقی جدائی‌ناپذیر برای تعیین آینده خود، برخوردارند. در واقع این تصمیم‌گیری و رقم‌زدن آینده، می‌تواند شکل سرانجام و پایان دورانی تاریک در تاریخ ایران و همزمان با آن، آغازگر فصلی روشن و تازه باشد. روزی که ایرانیان، آزادانه برای تعیین مسیر آینده خود به پای صندوق‌های رای بروند، من ماموریت خود را انجام یافته تصور خواهم کرد. صراحتاً بگویم، من اصلاً نگران این نیستم که چه آینده‌ای در انتظارم نشسته است. اگر از جانب ملت، تصمیم بر آن گرفته شود که وظایف

یک پادشاه را بر دوش بگیرم، آن تکالیف را به منزله بزرگترین افتخار تلقی خواهم کرد. اگر غیر از این شد، در چهارچوب باورهایم، ایمان دارم که وظیفه مدنی من ایجاب می کند که به کشور و زادگاه خود، در قالب یک شهروند عادی خدمت کنم.

ششم، این نکته از اهمیت بسیار مهمی برخوردار است که ایرانیان می باید به من ماورای یک پیام آور بنگرند و پیامم را درک کنند. خوشبختانه بسیاری از هم میهنانم این نکته را به نیکی دریافته و در این مقطع حساس از روند تکاملی تاریخ کشورمان، با شناخت و قدرشناسی از یک نیاز مبرم برای ترویج اتحاد میان گروه ها و سازمان های مختلف با ایدئولوژی های رنگارنگ، به یک توافق عمومی در سطح ملی رسیده اند تا تمامی توش و توان خود را صرف احیای خودفرمانی در ایران کنند.

در طول بیست و چند سال گذشته، من نقش خود را بطرز خستگی ناپذیر در دفاع از همکاری و اتحاد میان گروه هایی که به این اصول باور دارند، ایفا کرده ام. برای هموار کردن و تسهیل این روند، چه در میان گروه های اپوزیسیون برون مرزی و چه در میان رهبران و سازمان های درون مرز، من با بسیاری از هم میهنانم رابطه ای نزدیک و تنگاتنگ برای بسط و توسعه و ترویج این زمینه ایجاد کرده ام. در حین آنکه دستیابی و ایجاد رابطه با ایران آسان تر می شود، باید به برقراری تماس با هم میهنان درون مرز، بویژه با روشنفکران و نسل جوان، شدت ببخشیم.

باید، بعنوان یک ملت، به این روند باور داشته باشیم و به تعهد صادقانه یکدیگر برای دستیابی به هدف مشترکمان، اعتماد کنیم. تا زمانی که به قواعد جاری - یعنی روند دموکراتیک - احترام می گزاریم، باید حاصل آن روند را نیز، محترم بشماریم. در همین راستاست که می خواهم نمونه ای برای دیگران باشم و در محترم شمردن گزینه اکثریت، پیشقدم شوم. به دلیل آنکه به دوراندیشی و دانش سیاسی هم وطنانم باوری استوار دارم و به دلیل آنکه می دانم در محیطی بدور از شکنجه و ارباب و استبداد، بهترین گزینه را انتخاب خواهند کرد، از یکایک ایرانیان دعوت می کنم که به روند مردم سالاری ایمان بیاورند. اگر باور داریم که قانون اساسی آینده کشورمان ضامن حقوق فردی تک تک ما در چهارچوب حکومت قانون خواهد بود - صرف نظر از آنکه جزئی از اقلیت یا بخشی از اکثریت باشیم - نباید هیچ ترس و هراسی از سرانجام و حاصل کار داشته باشیم.

کوتاه سخن آنکه، در این دوران حساس از تاریخ کشورمان، بسیار مهم است که هم میهنان من این نکته اصلی و احتمالاً حیاتی را به نیکی درک کنند که: من نقش خود را در تشویق و تقویت یک روند انتقالی و بدور از خشونت برای تحول ترسیم کرده ام و به جز اعاده و احیای خودفرمانی، از نتیجه و سرانجام ویژه ای پشتیبانی نمی کنم. من از یکایک ایرانیان دعوت می کنم که در این روند شرکت کنند. باشد که دوشادوش یکدیگر، آن صحنه و فضای سالم و مناسب سیاسی را برای تعیین آینده خود، ایجاد کنیم.